اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم­الله الرحمن الرحيم

و الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی سيدنا رسول الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمه علی اعدائهم اجمعين.

عرض شد اين بحثی را که شب گذشته يعنی با يک فاصله عرض شد اين در حقيقت استدراک از مباحث سابق بود در خود اصل بحث ما زيادی ثقه بود اين بحثی که شد که مسأله عرض روايات ممکن است شق سومی هم داشته باشد اين مال استدراک سابق بود از بحث خارج شديم برگرديم به بحث همان زيادی ثقه که اگر ثقه روايتی را نقل کرد و عرض کرديم اين بحث زيادی ثقه در ميان اهل سنت هم در علوم درايه و حديث و اين­ها مطرح شده هم در اصول مطرح شده و اضافه بر او در خود احاديث در مقام تطبيق زياد دارند و رواه فلان مع الزياده، و رواه فلان خيلی دارند اين بخش را انصافاً خيلی زياد آن­ها دارند و خيلی هم روش کار کردند رو همين جهت در مباحثی که در درايه می­شود قاعدتاً تقريباً می­خورد به مثلاً صدق قضاياي خارجيه اما در اصول که می­آيد صدق قضيه حقيقيه می­شود يعنی می­خواهند يک ضابط عام قرار بدهند که با زيادی ثقه چه بکنيم؟ و ما هم عرض کرديم زيادی ثقه که ما داريم بيشتر مال اختلاف نسخ است بحث­های فهرستی و آن­ها در همين کتاب چه؟ ديگر حالا چون ديگر نمی­خواهم حالا همه­اش را بخوانيم دارد که بعض وقت­ها نقل از يک کتاب باشد که يک کمش نقل کرده که بيشتر نه، اين در ما بيشتر است يعنی در روايات ما چون غالباً ديگر اين­هايي که تدوين کردند از به اصطلاح نوشته­های معين بود زياده و نقصيه اين طوری بيشتر است يعنی يک طور نيست حالا بخواهيم مثال بزنيم می­خواهيد حالا، آن بحث ديشب را گفتيم دو سه مثال ديگر بزنيم خيلی طول می­کشد خارج می­شود ديگر ديگر ولش کرديم آن بحث را به رسم همين زيادی ثقه، ببينيد مثلاً الآن ما زيارت عاشورا داريم که خب خيلی معروف است ديگر زيارت عاشورا و خواندنش اين زيارت عاشورا به ترتيبی گفت قد سه­تا تاريخ سه­تا نکته دارد قرن چهارم مرحوم کامل الزيارات نقل کرده ابن قولويه نقل کرده، که خود اين متن زيارت عاشوراست قرن پنجم مرحوم شيخ طوسی حالا چون ابن قولويه سه صد و سی و هفت به بغداد آمده بعد از کلينی، حدود هشت سال بعد از هشت سال بعد از کلينی به بغداد آمده اما سه صد و شصت و هفت وفاتش است، حالا اين کامل الزيارات کی نوشته؟ مشايخی که در اين­جا اسم برده قمی هستند، خود محمد ابن يعقوب را هم اسم می­برد اين­ها مشايخ قمی هستند مثلاً برادرش، پدرش اين­ها را اسم می­برد اين­ها قمی هستند اين مشايخ احتمالاً تحمل اين­ها در قم بوده حالا يا تدوينش يا کذايش در بغداد بوده ايشان در آن­جا فقط همين زيارت عاشورا را می­آورد که متنش هم با اين متن زيارتی که ما داريم الآن فرق می­کند در قرن پنجم مرحوم شيخ طوسی همين زيارت عاشورا را می­آورد اين­ها توجه نکردند مصدرش عوض شده حالا اگر مايل بوديد چون اين بحث مصدر زيارت عاشورا را حالا می­خواهم بخوانم حالا من يک توضيحی عرض می­کنم در اين­جا اولاً متنش با متن مرحوم کامل الزيارات فرق­هايي دارد، فرق­ها هم اشکال مختلف دارد مثلاً اللهم ان هذا يوم تبرکت فيه همينی که ما الآن می­خوانيم، در صورتی که در کامل الزيارات آمده، تنزلت فيه لعنته، تنزلت است تبرکت نيست حالا از جاهای خيلی لطيفش اللهم اللعن عصابة التی جاهدت الحسين، در کامل الزيارات است حاربت الحسين، حالا خود من هم گاهی موفق هستم می­خوانم همين نسخه حاربت لطيف­تر است، تصادفاً مرحوم حالا چون بحث متن هم هست مرحوم آقای تستری در اخبار الدخيله همين کلمه جعلت را دليل گرفته که مثلاً خبر وضع درستی ندارد، که چون ديگر معنی ندارد که قتله سيدالشهداء مجاهد باشد جاهدت الحسين،

س: ممکن است که جاحدت با ح باشد

ج: الآن که در کامل الزيارت حاربت است و من فکر می­کنم همين درست است همين حاربت بوده اين بحث متن گاهی می­گويم کار به اين­جا می­کشد که مثلاً می­گويد اين زيارت مثلاً مشکل دارد چون جاهدت معنی ندارد گفته بشود به هر حال غير از اين تبرکت خب بعض جاها هم اضافات مختصری هم دارد،

س: حالا بين، اتفاقاً جداگانه تعداد از زيارات را هم بحث اين خيلی خوب است چون

ج: خيلی زيارت داريم آن من به نظرم اين بود که اگر بشود يک اصلاً بحث مستقلی

س: بله

ج: چون يک وقتی هم آقای سعيدی گفت می­خواهم داريم راجع به زيارت و اين­ها گفتم يک کاری بشود کليه زيارات روش کار فنی و علمی بشود خيلی کار خوبی است اين کار کار خوبی است اين چاپ شده موسوعة زيارة المعصومين هفت جلد است

س: آن جمع آوری است فقط

ج: جمع آوری و مشوه هم کرده

س: مشوهه

ج: اين مشوهه اين تشبيه کار را خراب کرده بعد هم اسناد را حذف کرده اساسش اسناد است، يک کار اين­که نمی­خواهی کتاب دعا به دست زوار بدهيم بخوانند اين را برای بحث­های علمی است در بحث علمی اساسش اسناد است زيارت نامه که نيست که در حرم باشد،

س:

9: 5

ج: غرض اين­که کتاب آن زحمتش همين است که

س: جمع آوری خواسته بکند،

ج: جمع آوری می­گويم تشبيه هم کرده مثلاً نصف زيارت را اين­جا آورده گفته الی آخر بقيه­اش را مثلاً فرض کنيد زيارت سيدالشهداء بعد گفته ثم تمشی الی حرم العباس مثلاً مشهد العباس ديگر اينش را حذف کرده، گذاشته در زيارت حضرت ابالفضل دقت کرديد و اين­که در زيارت واحده است نمی­دانم ملتفت شديد آن وقت اين برای تحقيقات علمی تأثيرگذار است مثلاً الآن ما زيارات علی اکبر من از آقای بروجردی شنيدم از مرحوم حاج فاضل نقل می­کرد که شش­تا زيارت مأثور دارد اين­جا امام زاده مثلاً حضرت علی اکبر ندارد اما من اجمالاً چون اين مشوه کرده اجمالاً در اين کتاب الزيارات هشت­تا زيارت ديدم برای حضرت علی اکبر اما برای حضرت ابالفضل سه­تاست يا چهارتا، اين هم خيلی عجيب است اين را هم فکر می­کنم چون حضرت علی اکبر پايين مبارک است ديگر هرجا زيارت سيدالشهداست علی اکبر هم باشد اما آن زيارت حضرت ابوالفضل چون بوده بعد مثلاً حرم حضرت ابوالفضل و زيارت می­کنی احتمالاً حذف کردند دقت کرديد ايشان هم برداشته حذف کرده يعنی نکته فنی را ملتفت، گاهی ممکن است شما بگوييد آقا چه فرق می­کند حالا حذف بشود، اين نکات فنی و علمی که تحقيقاتی روش انجام می­گيرد اين خيلی تأثير دارد يعنی وقتی ايشان حذف کرد در زيارت حضرت ابوالفضل هم می­آورد اما اجمالش يعنی سند و تحقيق مصدر، تحقيق اين جور سند که ندارد مصدر و خصوصيات را باز نمی­آورد که اين در ذيل زيارت سيدالشهداء بوده، دقت می­فرماييد،

س: بعض زيارت­ها هم هست يوماً بداء لله فی شأنکما

ج: بله

س: جوادين و اين­ها

ج: اصولاً زيارت جوادين و زيارت حضرت رضا به بعد اصولاً مأثور نيستند، اين­ها اصولاً مأثور نيستند و می­گويم مگر به حسب باطن و مثلاً و الا به حسب ظاهر امام هادی عسکری که خب تحت فشار بودند حضرت جواد که داماد خليفه هم بودند و امکانات بسيار فراوانی داشتند ندارد که زيارت حضرت رضا در طوس رفته باشند علنی جای ندارد اين صلوات خاصه هم که الحمدلله معروف شده در مبايل­ها می­گذارند اين يک سلسله­ای است اين را آقايون توجه نکردند در کتاب کامل الزيارات آمده سند هم ندارد، صلوات خاصه علی ابی الحسن موسی، صلوات خاصه لابی الحسن، اللهم صل علی ابن اين يک سلسله

س: مضمون هم

ج: مضمونش قشنگ است اما نه سند دارد نه مصدر دارد در کتاب کامل الزيارات اين را آورده مثلاً صلوات خاصه بر موسی ابن جعفر، صلوات خاصه بر حضرت جواد اين طوری به عنوان صلوات خاصه آورده ديگر مال حضرت رضا به خاطر ايران مشهور شد و الا برای بله

س: در کامل الزيارت سند دارد

ج: نه برای اين ندارد، صلوات خاصه ندارد

س: زيارة قبر ابی الحسن الرضا عليه السلام حدثنی

2: 8

ابن داود عن سلمة ابن خطاب عن عبدالله ابن احمد عن بکر ابن صالح عن عمرو ابن هشام عن رجل من اصحابنا عنه قال اذا اديت الرضا

ج: خيلی عجيب است اين اصلاً سند نمی­خورد به حضرت رضا، سلامت ابن خطاب مثلاً از مشايخ مع الواسطه کلينی است اين اصلاً خيلی فاصله دارد

س: در فقيه هم هست

ج: نه اين اصلاً خيلی خراب بعد عبدالله ابن احمد هم همين طور

س: در فقيه در زيارت امام جواد در فقيه

ج: در عيون اخبار الرضا وقتی زيارت حضرت را می­گويد همين زيارت جامعه را می­خوانيم لذا زيارت جامعه با اين­که از امام هادی است در عيون اخبار الرضا آمده بخواهد

س: در فقيه اين شکلی است باب زيارة الامامين ابی الحسن موسی و ابی جعفر محمد ابن علی الثانی

ج: خب عرض کردم بله آن­ها چون بغداد است ممکن است چرا؟ نه ابی الحسن الرضا در خراسان، نه امام جواد تنها آن چون ابی­الحسن موسی چرا قبول کرديم،

س: بعد اين ببخشيد اين­جا من عرض می­کنم خدمت­تان بعد زيارت را آورده اذا اردت بغداد فلان فلان و اذا اردت زيارته عليه السلام فاغتسل و تنزل و

10: 9

ج: چرا بغداد چون شيعه می­رفتند طوس چرا نبود طوس را دارم می­گويم

س: اللهم صل علی محمد ابن علی الامام التقي

ج: عرض کردم صلوات خاصه داريم، نه غير از اين هم صلوات خاصه غير از اين دارد اين سند دارد

س: اين فقيه آن کامل الزيارات می­گويد امام رضا

ج: بله نه اشتباه کرده به فقيه می­خورد اصلاً آن سند نمی­گويد به بغداد می­خورد به خراسان نمی­خورد اصلاً به خراسان نمی­خورد علی ای حال حضرت جواد عرض کردم اين حواسم پرت بود حضرت های و عسکری را می­گويم حضرت جواد به خاطر اين­که بغداد بود چرا و به خاطر موسی ابن جعفر می­شد اين می­شد بعد هم اين احتمالاً يک بعد به قول امروزی­ها سياسی هم داشت چون زيارت ابی الحسن موسی را به عنوان رد واقفيه چون واقفيه يک مشکل بزرگی درست کرده بودند اين زيارت به اين­که اثبات کند حضرت فوت کردند مثلاً شهيد شدند دقت کرديد، احتمالاً تأکيد روی زيارت موسی ابن جعفر به خاطر رد واقفيه باشد و الا عادتاً هم يعنی مثلاً بگويند حضرت رضا آمدند اين طور زيارت کردند يا خود حضرت جواد بغداد بودند اين طور زيارت اين را ما نداريم حالا اما اين هست، اما اين سند مشکل هم دارد، شايد بعضی­هايش

15: 10

باشد اين سندی در کامل است، مضافاً به ارسال و مضافاً به اين بعض اسماء خيلی خود سلمة ابن خطاب به اصطلاح در قم بوده برابستان يک وقتی من رد می­شدم قم برابستان نوشته بود الآن هم هست؟

س: همين نزديک جمکران

ج: قبل از جمکران بود به نظرم نوشته بود مرغداری برابستان يک چيزی برابستان من ديدم حالا بعد که رد شدم ديگر نديدم اصطلاحاً الآن قمی­ها بهش برابستان می­گويند نزيک­های جمکران بود قبل از جمکران به نظرم شايد دست راست هم بود نوشته بود برابستان قمی است ايشان اما جزو غلات است جزو خط غلات است سلمه ابن

س: تپه­ای قولی درويش می­گويند بهش

ج: الآن چه بهش می­گويند؟

س: تپه ای قولی درويش که درش خيلی آثار باستانی در آوردند

س: يک تابلو هم زدند

س: بساط کردند بله

ج: آن­که چيز است سرم است که بعد از جمکران

س: نه حاج آقا

ج: اين­جا هم هست

س: کنار بقيع است

ج: ای

س: قبل از ورود به بقيع از آن طرف طرفی

ج: امام زاده شاه جمال از شاه جمال از شاه جمال قبل از شاه جمال

س: نه شاه جمال

ج: دوتا شاه جمال داريم يکی آن ور است يکی اين ور است

س: قبل از شاه جمال

س: شاه جمال قديم است

س: می­دانم قبل از شاه جمال قديم است

ج: قبلش می­شود ديگر قاعدتاً

س: قبل از

ج: چون شاه جمال تقريباً چسبيده به بقيع است بقيع پشتش می­شود

س: بقيع است قبل از بقيع است

ج: بله اين شاه جمال آن ور، يکی اين ور است يکی آن ور است دو طرف قم، بله آقای

37: 11

حالا که خارج شديم از بحث آقای السعدالکريم می­فرمود ما آمديم اين­جا رفتيم زيارت يا مثلاً از حرم مثلاً رفتيم همين پيش اين شاه جمال اين­جا، بهش گفتم شما هم از مدينه آمديد بيرون ما هم از عراق آمديم بيرون ما هم غريب هستيم مثل شما غريب گفت شب در خواب ديدم خود السعيدالکريم به من گفت، گفت در خواب ديدم يک سيدخيلی محترم موقر آمد دست من را بوسيد ايشان می­گفت آمد دست من را بوسيد خيلی گفت سيد محقر و محترم و اين­ها آمد دست من را بوسيد رحمه الله عليه علی ای حال آقا غرض اين روايت مشکل زياد دارد يکی دوتا نيست

س: از غربت درش آوردند

ج: از غربت درش آوردند، به هر حال بله بفرماييد

س: زيارت سامراء هم در تهذيب و فقيه و کامل الزيارات، در کامل زيارات روی عن بعضهم، در فقيه فرمود تقول،

ج: عرض کردم داريم اما

س: ذکر محمد ابن الحسن رحمه الله حاج الزيارة فقال

ج: شايد احتمالاً صدوق هم گفته تقول همين کتاب محمد ابن، ظاهرش محمد ابن مسلم صفار بايد باشد بعيد مرادش ابن الوليد باشد چون محمد ابن حسن به هردو گفته می­شود،

س: اين­جا دارد حسن ابن وليد

ج: ای، در جامع ايشان کتاب جامع داشته، شايد مرحوم صدوق در کتابش ديده که سند ندارد گفته تقول آن که بدون سند آورده در کتابش بوده عرض کردم انشاء علما هست اما اين­که مأثور باشد از امام نه، بحث ديگری علی ای حال کيف ماکان بحث زيارت را هم خارج بشويم بحث زيارت انصافاً خيلی تأثيرگذار است خيلی کار خوبی است حتی ادعيه من معتقدم ادعيه هم جداگانه بحثی، بررسی­های بسيار دقيق هم متنی هم سندی، آن وقت در زيارت سيدالشهداء دقت کنيد در نسخه کامل الزيارات و مصباح اختلاف هست مثل تنزلت و تبرکت فيه بنی اميه يا حاربت و بعض چيزها دارد مثلاً آهاً آه يک اين را هم دارد، يا مثلاً و الارواح التی حلت بفنائک و اناخت برحلک يک دوتا کلمه زيادی ثقه ليکن مرحوم شيخ قدس الله نفسه شيخ طوسی بعد از زيارت اين دعای علقمه اين دعای علقمه را هم نقل می­کند که اين راه چند دفعه عرض کردم اين هم از عجايب موضوع است اصلاً اين دعا را علقمه نقل نکرده حتی صفوان می­گويد من به صفوان گفتم علقمه اين زيارت را گفت اين دعا را نگفت توش دارد اصلاً که اصلاً علقمه اين دعا را نگفت، صفوان گفت من شنيدم غرض با اين­که تصريح دارد که اين دعا مال علقمه نيست ليکن فعلاً به نظرم در اين چاپ­های جديد مفاتيج باز نوشتند دعا صفوان چاپ­های قبلی بود دعای علقمه، فعلاً معروف به دعای علقمه شده اما در واقع اصلاً خود علقمه اين را نقل نکرده حالا اين هم توفيقات الهی است اسم اين علقمه ابن محمد،

س: شنيدم يعنی از علقمه شنيدم؟

ج: نه می­گويد از امام شنيدم، می­گويد من از علقمه اين حديث را نقل می­کنم آخر تهذيب دارد چرا اين زيادی را نگفت علقمه، گفت من نه من خودم شنيدم صفوان هم در اين­جا صفوان ابن مهران جمال است نه آن صفوان ابن يحيي، صفوان ابن، اين از امام صادق نقل می­کند، يحيي از امام صادق نقل نمی­کند، بن يحيي از امام صادق نقل نمی­کند

س: حالا بين ادله من يک وقت روايات کيفيت خواندن زيارت عاشورا و مقدمات و اين­هايش را

ج: چرا، حالا می­گويم ببينيد الآن يک صد سال فاصله صد سال کمتر اين دعای علقمه يا دعای صفوان کلاً در کامل الزيارات نيامده اين دقت کنيد می­خواهم بگويم پيش ما فرق نمی­کند يک قطعه­ای اصلاً کامل اضافه شده اين­جا زياده ثقه نيست، دو سه صفحه دعای علقمه است که اصلاً در کامل الزيارات نيست کلاً نيامده يعنی ما سه جور الآن اختلاف داريم يک قسمتی که اصلاً نيامده که دعای علقمه باشد يک قسمتی که اختلاف نسخه است مثل همين تبرکت قسمتی هم اضافات مختر که مثلاً فرض کن و اناخت برحلک مثلاً اضافات را به نظر ما هيچ فرقی نمی­کند بحث زيادی ثقه معنی ندارد همه اين­ها يک نواخت است نکته نکته نسخه است ديگر هيچ فرقی نمی­کند مثال خارجی زدن که کاملاً روشن بعدها مرحوم به اصطلاح ابن المشهدی در کتاب مزار کبير نقل می­کند قبلش با همان سند زيارت ششم اميرالمؤمنين را نقل می­کند آن هم صد سال بعد است يعنی در قرن چهارم فقط متن زيارت عاشوراست در قرن پنجم زيارت عاشورا با دعای علقمه است، در قرن ششم زيارت عاشورا با زيارت امير، البته اين زيارت ششم به تقسيم مرحوم به اصطلاح شيخ عباس قمی در مفاتيح نه اين­که ايشان نوشته چه است؟

س: زيارت ششم امين الله است

ج: نه دوم،

س: دوم

ج: امين الله زيارت اول که مفصل است زيارة اولی است دوم امين الله است، چهارم يا السلام علی ابی الائمه و خليل النبوه چون ما يک وقتی مقيد بوديم که اول زيارتی، گاهی اين را می­خوانديم اين از همه­شان کمتر است از امين الله هم کوچک­تر است اين زيارت چهارم يا پنجم از زيارت امين الله هم کوتاهتر از آن وقت اين زيارت اميرالمؤمنين از آن زيارت اولی کوتاه­تر است اما از بقيه زيارات طويل­تر است و من فکر می­کنم آن زيارت متعارف است البته اختلاف بعض جاها خيلی اساسی است بينش حالا آن بحث ديگر بنا شده فعلاً در زيارت وارد نشويم غرض اين­ها مال نکته­اش نکته­اش ظاهراً اختلاف مصدر از يک جهت، مثلاً مرحوم شيخ طوسی نکته­ای نديده زيارت اميرالمؤمنين نقل می­کند اما تعجب از ايشان است خب در دعای علقمه دارد يا اميرالمؤمنين يا اباعبدالله عليکما منی سلام الله، دعای علقمه خطاب به هردوست ديگر آن وقت اين مناسب هست که اول يک زيارت اميرالمؤمنين باشد و الا خب اين که دعای علقمه که خيلی دقت فرموديد، اين بحث اين­که ما می­گوييم در متن چه زيادی شده انصافش اين متن مزار کبير با اين که مزار کبيل مشکلات فراوانی دارد متن مزار کبير از اين جهت باز با دعای علقمه بهتر می­خورد که می­گويد عليکما منی سلام الله ابداً ما، حالا ديگر طول می­کشد ولش کنيد می­ترسم الآن بحث وارد بشويم

س: يک بحث مستقلی می­خواهد که

ج: بله زيارت عاشورا را بخواهيم با سند مرحوم شيخ و با سند مرحوم کامل الزيارات، ابن المشهدی خيلی ارزش علمی ندارد خيلی ايشان خيلی به اصطلاح از قواعد تحديث خيلی دور است اجمالاً فوق العاده دور است اعتماد بر کتابش بسيار مشکل است البته حاج نوری ايشان را جزو کتاب­های آورده که توثيق عام دارد مثل تفسير علی ابن ابراهيم، بله خب حاجی نوری آورده آقای خويي هم دارد ديگر آقای خويي هم متعرض شدند بعد از التفسير و از کامل الزيارت مزار الکبير و ابن المشهدی،

س:

26: 18

دارد مزار

ج: بله بله اول مزار کبير را نگاه کنيد و توثيقش صريح­تر از بقيه است خب قرن ششم است ديگر کارهای فنی حديثی قوی­تر شده بود توثيقش از بقيه قوی­تر است آقای خويي اشکال می­کند که اصلاً ايشان شناخته نشده اصلاً معلوم نيست اين که است صاحب کتاب ايشان به اين مقدار اشکال می­کنند می­خواهی بياور عبارت آقای خويي معجم آقای خويي را بياوريد جلد يک توثيقات عامه اين هم حالا برای فايده، ليکن نکته به نظر من اين نيست ظاهراً ايشان مراجعه نکردند خود ابن المشهدی پدرش نسبتاً معروف است، جعفر اصلاً مشهدی جعفر است اين پسر محمد ابن جعفر حالا به هر حال با قطع نظر از آن، از اين­که خود ايشان چه شخصيتی دارد اما انصافش به لحاظ قواعد تحديث کتاب خيلی ضعيف است نه کم خيلی ضعيف است، خيلی قر و قاطی کرده

س: کتاب ابن المشهدی

ج: بله کتاب ابن المشهدی، و تقريباً از همان، يکی دو صفحه اولش يک کمی سندهايش مرتب است سند هم معلوم نيست حالا مرتب باشد بعد از همان صفحه چهارم پنجم شروع می­کند اوضاع را بهم می­ريزد خيلی در تحديث و قواعد تحديث کتاب ضعيف است البته آقای خويي اشکال کردند که خود ايشان را نشناختيم، نيست آوردن ايشان، يکی از توثيقات عامه همين مزار ابن المشهدی است ديگر تا حالا شايد نشنيده بوديد و انصافاً هم يعنی حقاً يقال توثيق اين از آن دوتای ديگر بهتر است قوی­تر است از توثيق تفسير و تفسير کامل الزيارت خيلی قوی­تر است

س: نکته ثقه را زيادی ثقه را منحصر می­کنيد در فقط اختلاف نسخه

ج: نه، و لذا ما معتقديم که اين بحثی را که اهل سنت کردند بحث درست است انصافاً ما داريم بله آقای خويي

س: جلد يک صفحه پنجاه و يک فرمودند بقي هنا ابان الاول ان الشيخ محمد ابن مشهدی

ج: محمد ابن جعفر

س: جعفر را ننوشته بله، قال فی اول مزاره فانی قد جمعت فی کتاب هذا من فنون الزيارات للمشاهد و ما ورد فی الترغيب فی المساجد المبارکات و الادعية المختارات و مايدعی به عقيب الصلوات و مايناجی به القديم التعالی من لذيذ الدعوات و الخلوات و مايرجع اليه من الادعية عند المهمات و مما اتصلت اين­جا اشتباه چاپ شده خود چيز اين جوری نيست، بله انی جمعت فی کتاب هذا مما اتصلت به

ج: اسناد است

س: مما اتصلت به من ثقات الروات الی السادات

س: اتصلت به نيست

ج: اتصلت به ثقات الروات يعنی تصريح به توثيق دارد من ثقات الروات الی السادات، دقت کرديد اين خيلی عبارتش واضح است روشن است

س: و هذا الکلام منه صريح فی توثيق جميع وقع فی اسناد روايات کتابه لکنّه

ج: اين حرف آقای خويي است صحبت ايشان

س: لايمکن الاعتماد علی ذلک من وجهين انه لم يذر اعتبار هذا الکتاب فی نفسه فانه محمد ابن المشهدی لم يظهر حاله و لم يعلم شخصه و انعثر محدث النوری

ج: اين ديگر کم لطفی فرموده

س: محمد ابن جعفر

ج: قسمتش کم لطفی است

س: جعفر ابن احمد المشهدی حائری

ج: همين است

س: فان ماذکره فی وجه ذلک لايرث الا الظن

ج: خب ظن قريب به چيز است ديگر ظن معتبر است عقلائی است، بعد هم اخيراً يک کتاب ديگر هم ازش چاپ کردند احاديث دارد ابن المشهدی، دارم من هم به نظرم همين آقای موسوی چاپ کرده من دارم، اما اسمش الآن در ذهنم نيست همين مال محمد ابن جعفر مشهدی بفرماييد

س: الثانی ان محمد ابن المشهدی من المتأخرين و قد مرّ انه لا عبارة بتوثيقات من يقرب عصره من عصره

ج: به نظرم پانصد و خرده­ای هست نه متأخرين مثل علامه نيست خيلی قبل از علامه است

س: و انا قد ذکرنا ان هذه التوثيقات مبنية علی النظر و الحدث و لايترتب عليها اثر الی آخره

ج: خب حالا ديگر آن مباحث احتياج به بحثهای خاص خودش، خب ببينيد دقت کنيد بحث سر اين است بحث سر اين قسمت است اينی که آقايون، بحث ما سر اين قسمت است اينی که الآن ما داريم ولو الآن روشن شد هر قرنی يک جور اضافه دارد، يک طرف اجازه بدهد اين مشکلی توليد نمی­کند به نظر ما يعنی مشکل به اين معناست اين به عنوان زيادی ثقه که آن آقا آوردند هم زيادی دارد هم اختلاف نسخه دارد هم زيادی دعا دارد اصلاً صحبت يکی دوتا نيست يعنی بحث اين نيست که مثلاً کلمه اناخت برحلک درش اضافه شده نه اختلاف نسخه دارد و همان شواهدی را که ما به کار می­بريم در تشخيص اختلاف نسخه در مسأله به اصطلاح زياده­ها و نقيصه­ها تمام اين­ها در همان زيادی ثقه مطرح است به عبارت ديگر هدف اين حقير سراپا تقصير اين است که زيادی ثقه را با يک ضابطه نمی­توانيم بيان بکنيم ضابطه­مند نيست يعنی در بحث­های اصول بياوريم که چه کار بکنيم به عنوان زيادی عرض کرديم آنچه که اين­ها در بحث اصول مطرح کردند عادتاً اين بود که ما مثلاً دليلی بر حجيت خبر ثقه داريم اگر ثقه ديگر مطلبی نقل کرد که بيشتر بود شبهه ناک می­شود شايد ادله حجيت شاملش نشود چون يک ثقه نقل کرده نبوده يک ثقه ديگر نقل کرده بوده اين شبهه ريب ايجاد می­کند اگر ريب ايجاد کرد نمی­شود قبول کرد، خب اين­ها جواب دادند خود اهل سنت در ماها کسانی که به اين عنوان من پيش علمای شيعه نديدم، جواب دادند به اين­که ادله حجيت شامل می­شود مادام قطع به خلاف بيايد مجرد ريب مضر به حجيت نيست، همچنان­که اصل خبر ثقه حجت بود زيادی­اش هم حجت است فرقی نمی­کند اما چون ما اصولاً مبنی بر اين گذاشتيم که اصولاً حتی خبر ثقه بايد با شواهد همراه باشد بحث زيادی ثقه بعنوانه به نظر ما خيلی تأثير ندارد مضافاً به اين­که مثلاً در بين روايات ما چون روی نسخه بوده گاهی اوقات اختلافش از جهت نسخه است که اين باز خودش يکباب ديگری است غير از اين جهاتی که اين­ها، نوشتند اين­ها اين مطلب را من چندين روايت را ديدم و متأسفانه جمع نکردم، حالا حال مراجعه به وسائل نسخه خودم را ندارم، حديث واحدی است از راوی واحد مثلاً ابن ابی عمير نقل کرده من نوشتم يعنی در نسخه خط پرانتز و اين­ها گذاشتم اما حالا کجاست؟ در ذهنم نيامده و همين روايت را صفوان از همان راوی نقل کرده همين روايت بعينه ليکن قشنگ چيز گذاشتيم، نسخه صفوان مثلاً در هر سطری گاهی يک کلمه دو کلمه زيادی دارد بقيه عين هم است هيچ فرق نمی­کند بقيه عين همديگر است و کاملاً می­شود با پرانتز مشخص، يعنی کاملاً می­شود مشخص کرد که نسخه ابن ابی عمير از اين روايت اين جور بوده نسخه مرحوم صفوان با اين­که فرض کنيد يک راوی تا امام صادق است يا فرض کنيم دو راوی و اين عجيب اين است که خيلی تعجب آور است که اين دقت اصحاب ما دقيقاً نسخه صفوان را نقل کردند و دقيقاً نسخه ابن ابی عمير و اين دوتا نسخه گاهی تفاوت­هايشان کاملاً يعنی من علامت گذاشتم اين درست در نسخه صفوان در هر سطری گاهی دو کلمه سه کلمه هست که در نسخه ابن ابی عمير نيست و اعجب از آن حذف اين کلمات از نسخه ابن ابی عمير به مفاد روايت ضرر نزده اين خيلی مهم است، يعنی با اين­ حذف دارد نسخه ابن ابی عمير وقتی می­خوانيم مفاد روايت يکی است خيلی عجيب است اين خيلی نکته غريبی است که يعنی با اين که حذف بوده و ديدند اصحاب ما هردو را نقل کردند از دو نسخه نقل کردند به مفاد روايت ضربه وارد نکردند، و کراراً عرض کرديم در بين اصحاب ما روی متن بماهو متن خيلی کار نشده چون بيشتر رو مضمونش کار کرده­اند،

س: خب اين خودش شاهد نمی­شود بر اين­که هردو عبارت از امام صادر شده باشد يعنی ظن اين باشد که

ج: خلاف ظاهر است راوی يکی است

س: حمل به معنی يا تلخيص بوده

ج: نه تلخيص نکرده يک کلمه افتاده اصلاً افتاده بقيه عين هم است هيچ فرق نمی­کند،

س: بله می­شود بگوييم يک کاری که مضر به مقصود نبوده عمداً هم انداخته

ج: حالا بحث اين است که طبعاً اهل سنت اين جور چيزی را ندارند نسخه به اين جوری من نديدم اين نکته­اش به اين بر می­گرده اين را هم عرض کردم لذا عرض کردم هر کدام يک نکته­ای دارد اهل سنت بيشتر روی مثلاً اين جهات که شواهد و قرائن و مثلاً اين راوی وقتی از زهری نقل می­کند هميشه يک چيزی زيادی دارد که بقيه ثقات ندارد مثلاً يا اين راوی که نقل می­کند کم دارد اين­ها را دارند به اصطلاح ضوابط رجالی را دارند از اين قبيل نسخه که نسخه­ها مختلف باشد مثل همين روايت حجب، کتاب احمد اشعری بوده در يک نسخه­ای که پيش صدوق بوده ماحجب الله علمه، در نسخه­ای که پيش کلينی بوده ماحجب الله، از احمد اشعری هم تا آخر سند يکی است هيچ فرق نمی­کند، کاملاً واضح است دو نسخه از کتاب احمد اشعری است يکش علمه دارد يکش علمه را ندارد،

س: در نسخ مربوط به قرآن هم گاهی ابن مسعود و در بحث تفسيرش اضافه می­کرده چيزی که معنی را واضح­تر کند آيا اين­جا هم احتمال دارد که راوی

ج: بعيد است نه در مسأله ابن مسعود اصلاً اختلاف قرائت شديد با عثمان دارد که من احتمال می­دهم اين را هم درست کردند برای تشکيک در قرآن، خيلی زياد است شايد در مصاحيف سجستانی حدود بيست يا بيست و پنج يا سی صفحه است فقط، فی المصحف کذا قرء ابن مسعود، عثمان کذا و قرء ابن مسعود، قرء عثمان کذا و قرئنا،

س: در بحثش هم می­گويند بهش گفتند چرا اين کار را می­کنی؟ می­گويد من برای اين­که روشن تر بشود

ج: نه نه اصلاً دو جور قرائت شده اصلاً دو جور قرائت شده

س: منظورم اين است که راوی­ها در بحث

ج: مثلاً فماستمتعتم به منهن الی اجل، اين اصلاً قرائت شده، اصلاً يک چيزی عجيبی است من که شبهه دارم آن مطلب مثل اين تحريف قرآنی که ما داريم آن­ها به نظرم اهل سنت آن کسی که می­خواسته جعل بکند از راه اختلاف عبدالله ابن مسعود و عثمان وارد شده آن­که خيلی زياد است اصلاً قابل تصديق نيست، مضافاً به اين­که مثلاً دو سوره معوذتين هم نبود در نسخه مصحف ايشان نبود،

س: بله نديدم

ج: دقت می­کنيد آن

س: می­گويد صريحاً می­گويند جزء قرآن نبوده حديث پيغمبر بوده

ج: نبوده حديث پيغمبر بوده بله می­گويند نبوده اما انصافاً خلاف ظاهر است انصافاً قبولش خيلی مشکل است دقت می­کنيد ما اين را الآن داريم آن وقت ببينيد اگر اين مطلب مطرح شد اين برای ما نه برای اهل سنت باز يک زاويه تاريخی باز می­کند چون وقتی من مطلبی را عرض می­کنم تعبدی نيست يعنی سعی می­کنيم متن واقع را در اختيار شما قرار بدهيم اين نکته را دقت کنيد وقتی شما با متن واقع رو به رو شديد طبيعتاً به قول آقايون لوازم آن هم حجيت دارد، يعنی لوازم آن را هم ملتزميم يعنی دنبال اين می­افتيم چرا نسخه صفوان با ابن ابی عمير اين طوری است نسخه ابی عمير معنايش عوض نشده، ليکن دقيقاً يعنی دقيقاً دوتا نسخه مثل هم است دقيقاً مثلاً يک حرف از اين­جا يک کلمه از اين­جا دو کلمه از اين­جا افتاده معنی را هم عوض نکرده اين به ذهن ما آن وقت اين يک باب خاصی را باز می­کند يعنی اين اين طور نيست که ما بياييم بحث حجيت را مطرح بکنيم اين يک باب خاصی را باز می کند و آن اين­که احتمالاً اين­که می­گويند وقتی مرحوم ابن ابی عمير را زندان کردند يک سال يا حالا اسماء شيعه را بگويد يا به خاطر اين­که قاضی بشود حالا دو جور نقل شده صد و بيست­تا هم شلاقش زدند قبول نکردند، دارد که نزديک بود بگويد پسر يونس ابن، چه است؟ محمد ابن که است؟ هشام ابن سالم است که است؟ مقابلش ظاهر شد در همان حال گفت که، موقفک بين يدی الله ياد خدا باش لذا دست نگهدار، خيلی صد و بيست­تا به اصطلاح چوب بهش زدند يکسال هم زندان بود صد هزار درهم مصادره اموالش کردند که زيربار نرفت آن وقت، خواهرش يا مادرش يا حالا دخترش کتاب­ها را زير زمين دفن کرد، فاصابه التراب يا ماء؟ حالا هم تراب است هم ماء و لذا بعد اسانيد حذف شده بود درست خوانده نمی­شد يا حذف شده بود؟ لذا ايشان کان يحدث من حفظه يعنی اين مراسيلش را به اين جهت قبول، عبارتی که در نجاشی هست مراسيلش را رو اين جهت قبول کردند اين درست، اما اين هم کاملاً واضح است که خاک يا آب که چشم نداشته به سند بخورد خوب ممکن است به متن هم خورده،

س: گفتند که اسناد را به خاطر بحث امنيتی سواء نوشته بود و در سقف خانه­اش جا ساز کرده بود

ج: ندارد همچون چيزی را،

س: من مطالعاتی که

ج: عبارت نجاشی بله نه اين­ها را شوخی است طبعاً اين عبارت نجاشی صريح است و اين مطلب درست هم هست يعنی واقعاً نشان می­دهد و لذا ببينيد هی لوازم رفتيم روی لوازم، اين احتمالاً اين نقص­های که در نسخه ايشان پيدا شده اين نقص­ها از جهت همان خاک و آبی بوده که رسيده يعنی اين خاک و آبی که به روايت رسيده اضافه بر سند روايت رو متن هم گاهی تأثير گذشته ليکن دقت اصحاب، دقت خود ابن ابی عمير جوری بوده که از لحاظ ورع و احتياط روايت را نقل کرده آن نقطه­ای که احتمال تصحيح قياسی نکرده به اصطلاح از خودش اضافه کند ليکن در عين حال مضمون حفظ شده اين خيلی هنر می­خواهد و اين معنايش اگر اين لوازم را قبول کرديم اين معنايش اين است که بعد از اين کلاً در روايت ابن ابی عمير تأمل بيشتری بشود نه در بحث سند، ممکن است در بحث متن هم و باز لازم ديگرش هی داريم لوازمش دقيقاً الآن ما نمی­توانيم تشخيص بدهيم نسخی از ابن ابی عمير به قم رسيده مال قبل از اين زندان بوده يا بعدش بوده؟ به احتمال يک جايي عبارتی دارد که آن نسخی که قبل از زندان مثلاً اصحاب نقل کردند نسخی که به اصطلاح سالم­تر بوده شايد بعض از اختلاف نسخ رو اين حساب روشن شد، نظر ناظر از کتاب ابن ابی عمير است ناظر به اين نکته باشد عرض کردم چون اصحاب مسأله حجيت برايشان مطرح بود روی سند بحث کردند اما روی متن ديگر بحث نشد روی متن، بحث مستقلی نشد به خاطر اين­که مضمون عوض نشده بود آنی که حجت بود عوض نشده بود، لذا روی متن کار خاصی انجام نگرفت در صورتی که با اين تقريبی که بنده عرض کردم اگر درست باشد اين مقدمات بايد رو متن روايات ابن ابی عمير هم تأمل بيشتری بشود و دقت بيشتری نه به معنايي

س: مؤيد اين­که ايشان از حفظ گاهی می­گفته يک روايتی داريم می­گويد نسی ابن ابی عمير الخامسه

ج: اين را دارد الخامسه دارد، داريم بله چرا دارد، علی ای حال اين و فی و مثلاً مرحوم صدوق دارد فی نوادر ابن ابی عمير که احتمال دارد که گاهی زيادی در نسخه­ای ابن ابی عمير منشأش آن نسخ قبل از زندان و نسخه بعد از زندان باشد، دقت کرديد اين چنين بحثی را عادتاً اهل سنت ندارند اين جوری گاهی دارند که مثلاً فلانی به اصطلاح اواخر عمر فراموش کرد حديثی که می­گفت مثلاً تغير اختلط خلط اين را دارند اما اين سنخی که مثلاً شخصی زندان افتاده بود بعد نسخه خودش را قابل تحديث بکند اين خب افراد فرق می­کند آن وقت از آن طرف هم ابن ابی عمير خب بدون شک يکی از شخصيت­های ممتاز ماست يعنی يکی از چهره­های فوق العاده مؤثر و تأثيرگذار در مرحله تنقيح حديث است، يعنی بعد از مرحله توليد حديث که عرض کرديم هميشه تا سال صد و چهل بوده، صد و پنجاه بوده امام صادق، از سال صد و پنجاه به بعد اينها البته هنوز هم بوده توليد حديث اما آنی که بيشتر روش کار شد مثل ابن ابی عمير و يونس تنقيح و اختيار احاديث بوده و خيلی ابن ابی عمير موفق است نه مثل افرادی که ضعيف باشند و هرچه را نقل می­کنند، مثل افرادی که خيلی ديگر مته به خشخاش می­گذارند و بايد خيلی کذا باشد تا قبول بکنند هم جنبه­های عقلانی­اش قوی است هم جنبه­های تعبدش قوی است، هم جنبه­های به اصطلاح آشنايي مثلاً اصول کتاب و سنت قوی است، روی يک شخصيت کاملاً مرموغی است در اين جهت يکی از کارهای بسيار موفق ايشان همين مسأله­ای است که ايشان اين نوادرش را به اصطلاح در شش جلد جمع آوری کرده و خيلی تأثيرگذار است اصلاً در قم اين نسخه يکی از مصادر اصلی کار است، اين نسخه کتاب ابن ابی عمير

س: به اسم نوادر است

ج: به اسم نوادر است، شايد مرحوم شيخ صدوق سه چهار بار من ديدم شايد مجموعاً بيشتر و فی نوادر ابن ابی عمير، و فی نوادر محمد ابن ابی، تصريح می­کند که از کتاب نوادر ايشان است و احتمال دارد بعض اختلاف­ها هم منشأش اين باشد اصلاً يعنی نکته­اش نکته زمانی اما اين بحث را ننوشتند آقايون حالا می­خواهيد عبارت نجاشی را هم بخواند اين بحث را نداريم و لذا مرحوم شيخ هم که می­گويد ابن ابی عمير، مشايخ ثلاثه به اصطلاح ابن ابی عمير، صفوان و بزنطی لايروون و لايرسلون الا عن ثقه معلوم نيست نظرش اين نکته­ای باشد که در ابن ابی عمير است آن­جا رو شخصيت خودشان مطرح است، چون اين نکته که کتاب­ها مال ابن ابی عمير، نه مال صفوان نه مال بزنطی است مضافاً که شيخ طوسی در عده دارد و غيرهم اين غيرهم کار را مشکل کرده يعنی اين سه نفر نيستند عده­ای ديگر هم هستند، عرف بانهم لايروون و لايرسلون الا عن ثقه اين کلمه غيرهم دارد در عده­ غير از مشايخ ثلاثه يک کلمه غيرهم دارد که اين هم خودش به نظرم آقای خويي هم اشکال می­کند از اين عبارت معلوم می­شود منحصر نيست و فقط اين مشايخ ثلاثه نيست راست است اين کلمه غيرهم خودش موهم اين معنا هست،

س: آوردند تا هجده نفر آوردند اصحاب اجماع را

ج: لذا ايشان احتمال دارد که مراد اصحاب اجماع باشد اما در اصحاب اجماع هم نگفتند لايروون و لايرسلون الا عن ثقه، حالا نظر شيخ طوسی در اين عبارت غيرهم که است؟ اصحاب اجماع است؟ اين را آقای خويي احتمال داده که مراد با غيرهم اصحاب اجماع باشد ليکن هيچ شاهدی در دست نداريم، علی ای حال بحث زيادی ثقه به اصطلاح انصاف قصه در پيش ما وجود دارد در حديث اهل سنت هم وجود دارد مناشأش مختلف است يک­نواخت نيست بعض جاها در پيش ما هم الآن در پيش ما قاعدتاً اختلاف نسخ در زيادی و نقيصه از يک کتاب مثلاً از کتاب حريز است حريز ابن عبدالله يکی سه سطرش را نقل کرده يکی پنج سطرش را نقل کرده، اين هست اين زياد است بين ما زياد است و لذا اين­جا اين شبهه پيش می­آيد که اين مدرج باشد آن زيادی مشکل داشته باشد نه نقيصه، بحث زيادی ثقه ديگر مطرح نکنيم، آن نقيصه را مطرح بکنيم، همين روايتی که مال نفساء بود مرحوم به اصطلاح شيخ، مرحوم کلينی از راه نسخه ابن فضال پدر آن ذيلش را نداشت در صورتی که از نسخه ديگری که بود آن ذيل را داشت

س: آن مدرج خلاف امانت راوی است آخر

ج: نه خب شواهد در دست بود،

س:

9: 38

ثابت می­شود آخر

ج: نه ببينيد عرض کردم چون کتاب­ها در آن زمان موجود بود و اهل علم هم اين رساله عمليه نبود که دست مردم باشد می­شناختند فرض کن مثلاً می­گويند چرا علامه در تذکيره اسم نبرده که من از کتاب مثلاً شرح کبير يا مغنی نقل می­کنم، به نظر من اين شايد نکته علمی بوده متعارف بوده پيش علماء، در ميدان علما اين مطلب متعارف بوده که از کتابی نقل کنند معروف باشد احتياج به ذکر مصدر نباشد من احتمال اين را می­دهم علی ای حال اين راجع به اين قسمت به اصطلاح زيادی ثقه حالا ديگر عرض کردم اگر بخواهيم دنبال همين طور که اهل سنت هم زياد دارند در موارد خارجی زياد است ديگر بايد بگذاريم در بحث حديث و آن­جا پس آن نکاتی را که هست اين است که چه در بين اهل سنت چه در بين ما اصولاً نکات مختلف وجود دارد برای زيادی ثقه، گاهی يک ثقه اصلاً همين طوری است زيادی نقل می­کند، گاهی يکی کمتر مثلاً من دقت کردم اين عبدالله ابن عبدالرحمن اصمّ بصری ايشان ديگر هم ابن غضائری که خيلی تند شده راجع به ايشان الاصم البصری مرحوم نجاشی هم تند شده اما نه به تندی ايشان ابن غضائری خيلی تند شده راجع به اين اصم بصری کذاب و وضاع و فلان خيلی از اين صحبت­ها خب من نگاه کردم در همين کامل الزيارات مقداری از ايشان نقل می­کند لذا هم آقای خويي اشکال می­کند که ما اول اعتقاد داشتيم جميع روات بعد ديديم از همين کذاب وضاعين هم نقل می­کند ليکن من احاديثش را حالا طول می­کشد و الا می­خواندم بعض­هايش را احاديثش را که دقت کردم ديدم که اصل مطلبش اجمالاً درست است مثل اين منبری­ها شاخ و برگ بهش داده اضافات يعنی با آن بحث حديث که حديث بايد دقيقاً حتی روی واو و فاء حساب می­کردند اين جور نيست اين کذابی و وضاعش اين است و الا اصل مطلبش يک اصل قابل قبول است يک دفعه ما يک چيزی را الآن می­خواهيد برهان را بياوريد در ذيل انا انزلنا، خب الآن در کتاب کافی اصلاً يک بابی دارد باب فضل انا انزلناه که از اين حسن ابن عباس، عباس ابن، عباس هريشی، هُريشی يا عباس ابن هريش از او نقل می­کند بعد می­گويد اين کتاب موضوع است و چيز هم دارد به اصطلاح ابن غضائری هم که تند می­شود ظاهراً احتمالاً تمام آن رساله در کافی آمده احتمالاً اين فرقش با اصم می­خواهم بگويم، ببينيد الآن در کتاب برهان که شما نگاه کنيد مثلاً غير از اين عبدالله ابن که از ابی جعفر جواد نقل می­کند غير از اين شخص از ائمه ديگر اين مطلب که با دشمن­هاي ما با انا انزلناه مخاصمه بکنيم نداريم اين، يعنی صريح نيست اين خيلی صريح است حالا روايات کتاب برهان اين راه شناخت چه شد؟ ما مجموعه­ای رواياتی که از اهل بيت در باب مثلاً انا انزلناه است اين روايت يک زيادی دارد شما با دشمن­های ما مخاصمه کنيد محاجه بکنيد به اين­ها بگوييد که مثلاً ليلة القدر که هست چون عده­ای از اهل سنت می­گفتند بعد از رسول­الله ليلة القدر نداريم اصلاً، چرا؟ چون تنزل الملائکة و الروح، خب اين­ها مبتلا شدند به يزيد و معاويه، تنزل الملائکه و الروح بعد می­رسيد مثلاً بر که؟ امام می­فرمايد با اين­ها محاجه بکنيد که اين تنزل الملائکه و الروح و ليلة القدر اين غير از امام زمان آن زمان بر که ممکن است نازل بشود اين در کتاب اين هريشی هَريشی هرچه است در اين­جا خيلی صريح آمده اما در روايات ما خيلی اشاره دارد يعنی خيلی واضح نيست مثل همان بحثی که ديشب عرض کرديم حالا شما بياوريد کتاب برهان را از همين انا انزلناه اولاً می­گويد محمد ابن يعقوب، آنهايي که محمد ابن يعقوب باشد کنار، همين حسن ابن عباس درش هست باشد کنار، حسن ابن عباس ابن هريش

س: باشه کنار

ج: بله بعدش

س: روايت اولش سعد ابن عبدالله است

ج: خب

س: روايت دومش محمد ابن

ج: همان سعد ابن عبدالله را بخوان حالا، الآن من در ذهنم نيست روايت چندمش بود، که اشاره­ای دارد،

س: آخر بحث اين­که روح که است؟ جبرائيل و اين­ها

ج: خب هيچی نه، آن باشد که تنزل الملائکة بر امام آن زمان به اين محاجه بکنيم بر اهل سنت

س: اين مسلم است حتماً بايد بر يکی نازل بشود

ج: بشود ديگر خب تنزل الملائکة

س: اين تنزل برای چه؟

ج: مگر نمی­شود؟ فيها باذن ربهم من کل امر

س: گردش بود

ج: حديث بعدش غير از هريش

س: همين مضمونی که فرموديد می­گويد بله حديث هفتم است، يا معشر الشيعه خاصموا بسورة انا انزلناه

ج: نه اين مال ابن هريش است،

س: عجب تنزل

ج: اين مال ابن هريش است اين مال همان است خاصموا

س: مال خيلی وقت پيش است

ج: مال خيلی وقت پيش است، اين مال هريش است عطف به آن کرده کلينی برهان عطف به آن، اين مال، نه اين مضمون را از غير هريش می­خواهيم اين را که بگوييم اصل مطلب اجمالاً بوده اين برداشت شاخ و برگش بهش داده به اين صورت مثلاً خاصموا فلان اين مراد من اين است از کلينی نه، همان احاديث بعدی عطف بر کلينی است کلينی را بگذاريد کنار

س: بله

ج: حالا عجيب است اصلاً کلينی فضل را يکباب قرار داده همه­اش مال همين هريش است خيلی عجيب است آن­جا ما البته توضيح داديم چون کلينی مبنای مشايخ را مثل صدوق اجمالاً قبول کرد، خيلی عجيبش اين است که در کتاب کلينی از مشايخ نقل می­کند اصلاً، ملتفت نشدند، اصحاب مثل آقای خويي مثلاً متحير شده که چرا از اين، البته آقای خويي نوشته که اين معلوم البطلان چيز معلوم البطلان نقل کرده و آن محاجه امام باقر با ابن عباس اين معلوم البطلان آقای خويي نوشته، اين چه منافات ائمه عليهم­ السلام از بچگی­شان، اولاً امام باقر آن موقع يازده سال عمرشان بود، ايشان متولد پنجاه و هفت است، عبدالله ابن عباس متولد، متوفای شصت و هشت، و شصت و نه است

س: مثلاً اين هست از کلينی است اما چيز نيست

ج: حسن ابن عباس نباشد

س: نيست، عنه عن محمد ابن يحيي عن محمد ابن احمد عن السياری عن بعض اصحابنا عن داود ابن فرقد

ج: اين هم خط غلو است متأسفانه سياری کم از او نمی­آورد از ابن هريش در جعل و وضع از او کم نمی­آورد،

س: قال حدثنی يعقوب قال سمعت رجلاً يسئل اباعبدالله عليه السلام عن ليلة القدر فقال اخبرنی عن ليلة القدر کانت او تکون فی کل عام، فقال ابوعبدالله لو رفعت ليلة القدر لرفع القرآن

ج: خيلی عجيب است، اما نه اين­که با امام راه معرفت امام به انا انزلناه تمسک کنيم برای معرفت امام،

س: به همان مضمون بود

ج: بله نه اين را هم دارد سياری هم دارد ببينيد می­خواهيد الآن مال کلينی حديث يک را خوانديد دو را بخوانيد خيلی عجيب است مشايخ اين را نقل کردند اين رو همان مبنی حالا بنا بود

س: از محمد ابن العباس

ج: اين ابن ماهيار معروف است که همدوره­ای کلينی است همين تفسير ابن ماهيار معروف که فعلاً، يعنی سعی کردند جمعش بکنند در اختيار نيست منا منا جمع کردند

س: اين فقره دارد بعد دارد که و قوله تعالی تنزل الملائکة ای من عند ربهم علی محمد و آل محمد

ج: ببينيد روشن شد چه می­خواهم بگويم حالا با سند بخوان بعد ابن ماهيار يک کم مشکل

س: کل امر سلام،

ج: بعضی­ها هم اين طوری می­خوانند

س: هست ديگر

ج: يک قرائت هست بعضی­ها اين جوری می­خوانند تنزل الملائکه و الروح فيها باذن ربهم من کل امر سلام هی حتی، هی بر می­گرده هی حتی،

س: سلام ديگر نبايد

ج: سلام، نه خلاف ظاهر است انصافاً قرائت شاذ است ملتفت شديد من چه می­خواهم بگويم اين کتاب، حالا می­خواهيد شما خود حسن ابن عباس، عباس شريشی را از کتاب آقای خويي بياوريد اين را که مثلاً مرحوم ابن غضائری و مرحوم نجاشی مخصوصاً ابن غضائری خيلی به شدت بهش حمله می­کند خب ببينيد من حرفم اين بود کذاب به اين معنی اصل مطلب اجمالاً بود در روايت ديديد اما با اين تعابير خاصموا يا معشر

س: اضافه می­کرده کذاب بوده

ج: اضافه می­کرده اين نحوه­ای زيادی است که می­گويم اين خصائص ماست ديگر در اين­ها خط غلو بودند يک به اصطلاح يک برداشت، بد هم نگفته حالا، گفت هر کسی گفته خوب گفته همان قصه­ای که نقل کردم بله به هر حال بد نگفته، اينها می­گفتند اين کذاب است چون با اين متن ما نداريم راست است با اين متن نداريم به اصطلاح امروزی­های ما يک برداشت آزادی کرده اجمال اصل مطلب بوده يک چيزی بوده

س: چيزکی بوده اين يک چيزی اضافه کرده

س: محمد ابن يعقوب يکدانه متنش را الآن بخوانم بدون اين­که سندش را بخوانم از علی ابن ابراهيم است می­گويد ثم اوحی الله عز و جل اليه اقرأ انا انزلناه فانها نسبتک و نسبة اهل بيتک الی يوم القيامه

ج: بله دارد می­دانم خب خود سند محمد ابن يعقوب را می­خواهی بخوان حالا جايي که می­گويد

س: محمد ابن يعقوب عن علی ابن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابی عمير عن ابن اذينه عن ابی عبدالله عليه السلام

ج: آن­که هيچی نه مال حسن ابن عباس اين­که درست است سندش خوب است حسن ابن عباس ابن هريش

س: محمد ابن

ج: اولش، اول اولی سعد دومی ببينيد الآن سند را محمد ابن يعقوب، محمد ابن يحيي هم دارد عن محمد ابن يحيي

س: طولانی است

ج: نه متن را نخوانيد سند را بخوانيد محمد ابن يعقوب

س: تا برسم

ج: تا برسيد

س: محمد ابن يعقوب عن محمد ابن ابی عبدالله

ج: اين محمد ابن ابی عبدالله به احتمال بسيار بسيار قوی همان راضی باشد احتمال هم دارد که ابن بوته باشد چون هردوشان محمد ابن جعفر هستند جعفر را ابی عبدالله می­گويند ليکن محمد ابن ابی عبدالله عادتاً اسدی راضی است که خيلی ثقه و جليل القدر اين به اصطلاح عرب هم هست يعنی عربی از موالی بنی اسد نيست عربی صميم، ايشان از کوفه می­آيد ری برای نشر دعوت و لذا هم تقريباً حالت مخفيانه زندگی می­کرد بسيار مرد جليل القدری است و مرحوم کلينی از ايشان نقل کرده تقريباً می­توانيم بتوانيم بگوييم شخصيت بزرگی که رسماً از ايشان نقل کرده کلينی است بقيه مشايخ درجه دو و سه قم هستند که صدوق توسط آن­ها نقل می­کند از اين افرادی که شناخته نيستند که يکش هم زيارت جامعه است اين زيارت جامعه مال همين ايشان است محمد ابن ابی عبدالله، يک محمد ابن جعفر ابی عبدالله هم داريم که ابن بوته است احتمال دارد اين­جا آن باشد اين همين تضعيف شده، به اصطلاح ابن بوته تضعيف شده آن توثيق شده بفرماييد، البته الآن متعارف در کتب رجال متعارف اين است که اين محمد ابن ابی عبدالله به همان اسدی راضی اين احتمالی است که من دادم که ابن بوته باشد هنوز غير از من هم نشنيدم جايي نديدم احتمالی است که من دادم حالا شرح احتمال و مقدماتش آن ديگر بحث­های خودش است باشد جای خودش بفرماييد،

س: و محمد ابن الحسن عن سهل ابن زياد

ج: محمد ابن حسن در اولی اين­جا می­گويند ابن الوليد نيست محمد ابن حسن صفار هم نيست يک نفر ديگر در قم بوده ديگر شرح حال ايشان يک کمی باز طول می­کشد که حالا اين که است؟ چه کار بکنيم پيدايش بکنيم آن هم طول می­کشد، بفرماييد

س: سهل ابن

ج: بله ايشان از، اين محمد ابن الحسن جزو افرادی سهل است يعنی عده سهل کلينی وقتی می­گويد عدة من اصحابنا عن سهل يکش هم همين محمد ابن حسن است القمی و ليس بابن الوليد يا ليس بصفار بفرماييد

س: بله

س: پس سهل را هم شما مشکل نداريد

ج: چرا مشکل دارد، نه آن محمد ابن ابی عبدالله اگر راضی اسدی باشد جليل القدر است بعدش

س: از خود کافی آوردم با اجازه­تان از چاپ قرائتی که اشتباه نشود، محمد ابن عبدالله و محمد ابن الحسن عن سهل ابن زياد و محمد ابن يحيي عن احمد ابن محمد جميعاً عن الحسن ابن

ج: اين سند صحيح اعلايي است

س: آخرش

ج: اين سند سومی صحيح اعلايي است محمد ابن يحيي عطار از احمد اشعری يعنی من فکر می­کنم مرحوم کلينی با اين کار می­خواسته بگويد اشکال نکنيم که مثلاً حسن ابن عباس ابن حريز ضعيف است و کذا مشايخ تلقی به قبول کردند لذا من هم قبول می­کنم و اين­که ايشان می­گويد محمد ابن عبدالله عن سهل به قرينه سهل نمی­خورد آن اسدی راضی باشد که در تهران بوده، می­خورد به همين محمد ابن جعفر ابن بوته قمی ايشان از سهل نقل می­کند، آن نيست و جاهای ديگر هم دارد حالا وارد آن بحث ابن بوته نشويم که خودش يک بحث ديگری دارد اين مال اين روايت پس می­خواستم اين نتيجه را بگيرم که ما گاه گاهی، حالا می­خواهيد باز هم خود حسن ابن عباس ابن هريش را هم بياوريد در کتاب آقای خويي است حسن ابن عباس يعنی آدم وقتی نگاه می­کند تعجب می­کند با اين تضعيفات شديد چطور، آن وقت از آن طرف هم خود مرحوم نجاشی راجع به کلينی می­گويد اوثق الناس فی الحديث و اثبتهم فيه، يعنی بگوييم نجاشی ملتفت نبوده که ايشان از چنين فرد ضعيف دارد نقل می­کند بعد بگويد اوثق الناس فی الحديث معلوم می­شود قواعد تحديث را دقت می­کردند و می­دانسته در قم جزو قواعد تحديث تلقی مشايخ است، قبول مشايخ است،

س: نجاشی فقط دارد که حسن ابن عباس حالا هَريش است يا هُريش است راضی ابوعلی روی عن ابی جعفر الثانی عليه السلام ضعيف جداً له کتاب انا انزلناه فی ليلة القدر و هو کتاب ردی الحديث مضطرب الالفاظ.

ج: باز در کلينی اصلاً اسم باب را باب فضل انا انزلناه اصلاً باب قرار داده کلينی، بله چهار پنج صفحه اين­که می­گويد ايشان طولانی است، چهار پنج صفحه يا بيشتر همه­اش و بالاسناد عن حسن ابن ابی عباس عن ابی جعفر، ابی جعفر جواد سلام الله عليه اين تعبير نجاشی حالا خيلی مؤدبانه

س: باب فی شأن انا انزلناه

12: 52

ج: فی شأن

س: حديث اولش هم هست

ج: بله حديث، نه تا آخرش همان است عطف به همان است بله

س: حديث اول سلسلة الذهب است

ج: عطف به همين ايشان، بعد عبارت ابن غضائری تندتر است به نظرم،

س: با اين حال که گفته ضعيف است ولی تلقی به قبول داشتند

ج: تلقی به قبول، دقت کرديد

س: ابومحمد، ببخشيد حسن ابن عباس ابن هريش الراضی ابومحمد ضعيف روی عن ابی جعفر الثانی عليه السلام فضل انا انزلناه فی ليلة القدر کتاب مصنفاً فاسد الالفاظ تشهد مخايله علی انه موضوع،

ج: واضح است که اين کتاب جعلی

س: و هذا الرجل لايلتفت اليه و لا يکتب حديثه

س: که بود اين؟

ج: ابن غضائری

س:

0: 53

زيادی است

ج: خيلی تند عرض کردم خيلی تند رفته، ولو نجاشی هم گفت ضعيف جداً اين ديگر اصلاً و لايکتب حديثه با اين تعابير در کافی هم هست، حالا کافی را هم ايشان می­گويد اوثق الناس فی الحديث و اثبتهم فيه دقت می­کنيد،

س: بايد جمع کنيم بين اين دوتا،

ج: به قول شما

س: نديده اين­جايش را

ج: قطعاً ديده، نمی­شود نديده باشد

س: شيخ در

ج: شيخ کم دارد اصولاً

س: شيخ نگفته گفته له کتاب فلان

ج: بله خيلی چيز ندارد آن وقت طريق نجاشی به شيخ را هم حالا بخوانيم طروقش را هم چون بحث علمی هميشه رو طريق بيشتر است طريق شيخ چه است بخوانيد، شايد از طريق ابن بوته رفته

س: شيخ می­گويد رويناه بالاسناد الاول عن احمد ابن ابی عبدالله عنه آن وقت اسناد اول در حسن ابن خالد برقی است اخ محمد ابن خالد که اخبرنا عدة من اصحابنا

ج: عن ابی المفضل

س: عن ابی المفضل عن ابن بوته

ج: عرض کردم بايد ابن بوته باشد ديگر قاعدتاً قواعدش اين است البته يک احتمال هم هست که احمد ابن محمد در کتاب کافی هم همين برقی باشد اشعری نباشد چون اين­جا ابن بوته از احمد برقی نقل می­کند ليکن محمد ابن يحيي عادتاً از اشعری نقل می­کند از برقی نقل نمی­کند، عادتاً از آن نقل می­کند اين طريق شيخ واضح است که از طريق ابن بوته نقل می­کند بعدش،

س: شيخ، نجاشی دارد که اخبرنا اجازتاً محمد ابن علی القزوينی

ج: اين محمد ابن علی قزوينی عرض کرديم از مشايخ نجاشی است که ايشان منفرداً ازش نقل می­کند چون عرض کرديم يک عده مشايخ نجاشی در فهرست کار به حديث نداريم و شيخ مشترک اند يک دو نفر هستند که شيخ نقل می­کند، نجاشی نقل می­کند، حدود شانزده هفده نفر هستند که نجاشی نقل می­کند شيخ نقل نمی­کند، انفرادهای نجاشی است سرش هم اين است که وقتی شيخ به بغداد مثلاً ايشان نبود ايشان يک سفر می­آيد برای عراق نجاشی نمی­دانم نود و يک است، نهصد و، چهار صد و يک، چهار صد و ايشان، شيخ از، نجاشی از ايشان ميراث قم را نقل می­کند، قزوينی، ابن شاذان قزوينی نه ابن شاذان، محمد ابن، ايشان ميراث قم را از اين راه يعنی ما در بحث­های فهرستی هم جنبه­های تاريخی که چطور اتصال بين بغداد و قم شده يک راهش هم اين است اين راه علامتش اين است که منفرد نجاشی است، شيخ از اين راه ندارد اين هم يک فصلی از فصول کتاب شيخ است راجع به نجاشی، اصلاً آنچه که در محمد ابن علی قزوينی آمده منحصراً از طريق نجاشی است چون شيخ ايشان را درک نکرده و از ايشان هم نقل نمی­کند و يکی از راه­هايي آقايون بغدادی­ها به قمی­هاست معلوم می­شود اين کتاب در قم جا افتاده که کلينی آمده بفرماييد، ابن شاذان، ابوعبدالله شاذانی نه ابن شاذان،

س: قال حدثنی احمد ابن محمد ابن يحيي

ج: اين پسر محمد ابن يحيي عطار است که آن­جا هم اسمش بود در، عن ابيه حتماً؟

س: عن حميری عن احمد ابن محمد ابن عيسی عنه

ج: اين سند خوب است، يعنی خوبش آن ابن شاذانی خودش توثيق خاصی ندارد اما چون مشايخ نجاشی اين سند خوب است يعنی تعجب آور است با آن حرف­های اين سند به اين خوبی، سند خيلی خوب است هيچ مشکل ندارد و يعنی خيلی که نه، به خاطر محمد ابن علی ليکن کاملاً خود آن احمد پس محمد ابن يحيي هم توثيق صريحی ندارد جزو، به عنوان استاد حديث است، اين هم اما من فکر می­کنم سرش اين بوده که اين­ها می­گفتند اين مضمون اجمالاً قبول است و در قم قابل قبول بوده اين که بيايند به اين تندی بگويند که مخائله موضوع لايکتب اين­ها با اين نقل اين جوری نمی­سازد، با اين نقل اين ترتيبی اصلاً کلاً انسجام ندارد، خيلی خوب اين هم راجع به اين قسمت عرض کرديم حالا يک بحث، يعنی يک نکته ديگری باز در بين ما هست در باب الزيادات که آن­ها ندارند حالا بحث اين است که ما برفرض آمديم زديم به رجال به راوی يا زديم به نسخه يا اختلاف نسخه يا کذا، حالا هر راهی که زديم مشکل اين است که، چون ما الآن بحث اصلی­مان زيادی ثقه نبود بحث اصلی­مان شواهد اثبات متن بود، حالا چه کار بکنيم خيلی خوب؟ در يک متن علمه هست در يکی نيست هردو هم از کتاب واحد است هردو هم مشايخ اند، همان راه اهل سنت را برويم اختلاف نسخ ما، خب اختلاف نسخ که حل مشکل نيست که، خيلی خوب اختلاف نسخ نه اختلاف راوی شواهد را چه کار بکنيم؟ انصافاً در اين مسأله الآن کار رسمی ما نداريم می­توانيم ما با مراجعات مختلف اين را ببينيم، مثلاً ببينيد آن نسخه­ای که علمه ندارد نسخه کلينی است صدوق بعد از کلينی است، نسخه هم يکی است، طريق هم يکی است کتاب هم احمداشعری است به احتمال بسيار بسيار قوی هدف صدوق اين بوده که اثبات بکند نسخه کلينی خطا داشته،

س: به خصوص که

54: 57

دو جا آورده، دو جا آورده

ج: يکی هم در اعتقادات،

س: اعتقادت

ج: هرجا هم با علمه آورده يعنی کاملاً محسوس است که ايشان نظر داشته روی متن، دقت کرديد و چون متأخر از کلينی است احتمالاً می­خواهد بگويد نسخه احمد اشعری که ايشان داشته خلل داشته، در نسخه من کلمه علمه هست، خب يک راهی از اين راه­ها اين جوری است و بررسی مصادر ببينيد الآن ما اگر بخواهيم يک بررسی اجمالی کنيم مرحوم کلينی در اول قرن چهارم نقل کرده بدون علمه، و بدون ذيل بعد از ايشان تحف العقول، ظاهراً تحف العقول بين کلينی و صدوق باشد و صدوق نزديک­تر است وفاتش احتمالاً اين جور باشد و در کتاب تحف العقول کلمه علمه نيامده اما يک ذيل دارد حتی يعرفهموه،

س: که مضمونش با آن يکی می­شود

ج: اين علمه ندارد، نسخه سوم نسخه صدوق است که آن ذيل را ندارد اما علمه دارد دقيقاً سه­تا نسخه دو نسخه­اش زيادی دارد، نسخه تحف العقول زيادی دارد با نسخه صدوق زيادی دارد هردو نسخه، آن وقت می­شود باز با مراجعه به شواهد ديگر اين را مثلاً روشن کرد اولاً اين ذيل که يعرفهموه باشد احتمال دارد زيادی باشد چون دارد فموضوع عنهم حتی، عادتاً اگر برداشته شده بايد مثلاً با تعريف الهی ثابت بشود، يعنی می­خورد که اين ذيل يک نوع قيد توضيحی باشد، يک نوع کلام توضيحی باشد مضافاً به اين­که الآن ما مصدر تحف العقول هم در اختيار ما نيست، مصدر کلينی و مصدر صدوق در اختيار ما هست نمی­توانيم بگوييم الآن اختلاف نسخه چون آن­جا معلوم است کاملاً نسخه احمد اشعری است نسخه واحدی است اختلاف درش هست، از آن طرف چون اسناد حجب و در اين نسخه اسناد تعريف هم هردو به الله داده شده، ما حجب الله بعد هم يعرفهموه خدا آن را به آن، هم حجبش الهی باشد هم تعريفش الهی باشد، اين مراد بايد مطابق با قاعده يعنی مطالبی باشد که عقل بشری عادتاً به آن نمی­رسد هم خدا جلوش را گرفته هم خدا بايد بيانش بکند لذا به ذهن می­آيد که صحيح­تر از همه­شان همان نسخه­ای باشد که علمه درش باشد، آنی که مناسب با حجب الهی و مناسب با تعريف الهی است، اين است که کلمه علمه باشد يعنی خداوند علمش را ازش گرفته نه اين­که ايشان تحقيق کرده به آن نسخه نرسيده، به آن روايت نرسيده به آن معنی نرسيده، نه حجب،

س: به عنوان ضابطه کلی نمی­گويد شما،

ج: نه می­گويند ببينيد ما داريم هی شواهد نگاه می­کنيم با شواهدی که حساب می­کنيم به ذهن می­آيد البته مرحوم شيخ هم دارد قبل از شيخ هم مطرح شده چون حجب اسناد به خدا داده شده در بحث برائت به درد نمی­خورد، حالا بعضی­ها آمدند مثلاً به يک زحمتی که نه می­شود حجب را به خدا نسبت داد به درد برائت، انصافش به درد برائت نمی­خورد انصافش، يعنی سه­تا

س: اگر علم هم باشد به درد نمی­خورد

ج: علم باشد نه باز به درد نمی­خورد، علم نباشد به درد می­خورد اگر علم باشد چون آن معنايش اين است که انسان راهی برای وصول به آن­ها ندارد نمی­تواند آنها را درک بکند، برائت معنايش اين است که شک می­کنيم حکم يا نه؟ به اصطلاح وارد شده چون ما پيدا نکرديم پس بگوييم نيست ظاهراً نيست اين اصلاً ربطی به حجب الهی ندارد، و لذا مثلاً بعضی­ها آمدند گفتند نه نسخه کلينی بهتر است پس اين حديث علمه ندارد پس به درد برائت می­خورد ليکن انصاف اين است حجب مطلقاً اسناد به خدا، چه می­خواهد علمه باشد چه می­خواهد نباشد انصافش اين است که مناسب اين است حجب الهی باشد،

س: کاری به برائت ندارد

ج: پس کاری به برائت ندارد چون مخصوصاً که آقايون در برائت نفی حکم ظاهراً گرفته اصلاً ربطی به نفی حکم ظاهراً ندارد

س: اين برائت اعم از اين نيست که دليلی نرسيدن ما چه باشد؟

ج: دليل نرسيدن، می­گويد اصلاً شما درک نمی­کند، نمی­توانيد آن را درکش کنيد يک سنخ مسائلی است که شما اصلاً مسائل برزخ را نمی­تواند درک بکنيد، ديگر حالا شما اين تکليف پيدا می­کنيد به اين­که برزخ اين طور است اعتقاد ما اين است شما چون راهی برای علم به او نداريد ديگر اين تکليفی،

س: گفتن نداشت آن جزء بديهيات است آخر

ج: نه می­خواهد شارع همين را بگويد،

س: حکم خدا اصلاً نداشت

ج: می­گويد بعضی از مطالب

س: سيد دارد که در بحث قبح عقاب بلابيان ايشان اين را می­پذيرد ولی آن­که معروف است نمی­پذيرد می­گويد آن­که واقعاً می­دانيم خدا به ما نگفته خب معلوم است آن موضوع عنهم ولی آنی که علمش يعنی به ما دست ما نرسيده چه بسا گفته، ولی دست ما، احتمال می­دهيم

ج: نه حجب علمه

س: ان الله سکت عن اشياء

ج: اشياء، آن اگر سکت،

س: و لکنّ يتکلفون

ج: بله نه اين­جا اصلاً حجب علمه، يعنی اصلاً

س: می­آمدند از پيامبر سؤال می­کردند

ج: ببينيد آقا علمه يعنی علم آن شئ را، ما حجب الله عن العباد علمه علم آن شئ را ما، يعنی انسان به راه علم ندارد، اين اصلاً چنين تکليفی ديگر ما نداريم، اين ربطی به برائت اصطلاحی ندارد حالا من چون ديگر يک کمی خسته هم شدم يک بحث ديگر اين است که چرا اصحاب ما، يعنی اصحاب ما متأسفانه يک

22: 63

اخير هم همين طور اصولاً در حديث حجب دنبال بحث برائت بودند اين­که حالا علمه باشد يا نباشد؟ يعنی نيامدند بحث متن را فی نفسه بررسی بکنند، ما به نظرم اين­که در کل نه خصوص حديث حجب در کل احاديث در کل احاديث بررسی متن خيلی مهم است نمی­خواهد ما حديث را به لحاظ حجيت نگاه کنيم، حديث را فی نفسه می­خواهيم نگاه کنيم، آيا اين متن هست يا نه؟ مضافاً به اين­که اصولاً وقتی يک متن ثابت شد، آن در آن منظومه فکری که در مذهب هست که اصطلاحاً بهش فرهنگ می­گوييم تأثيرگذار است چرا؟ خوب دقت کنيد، چون ما روايات و مضمون­هاي ديگری هم داريم اين­ها را با هم مقايسه می­کنيم وقتی متن مشخص شد مثلاً ما حجب الله علمه يا بدون علمه با حديث رفع عن امتی مالايعلمون با حديث کل شئ مطلق حتی يرد فيه نهی، با حديث الاشياء کلها موسع يا مطلق است حتی يرد عليک فيها، مثلاً يرد را حتی يرد فيه نهی آقای خويي دارند، ديگران هم دارند که يرد يعنی يصدر من الشارع پس اين ربطی به برائت هم ندارد يا به تو برسد يرد فيه نهی به تو برسد، يرد يعنی يصل اين برائت می­خورد آقای خويي ايستادند که اين است حتی يصل که اين يرد به معنای ما عرض کرديم اگر ما باشيم ظاهرش که يرد به معنای يصدر، يصل درش نيست، اما در اين روايت، آن وقت اين روايت را هم باز در نظر بگيريم که منفرداً شيخ صدوق آورده، منفرداً ايشان ازش به اصطلاح، ايشان از روايت هم اثبات اطلاق واقعی کرد يعنی واقعاً مباح است آقايان می­آيند اباحه يعنی ظاهری، يعنی نفی حکم ظاهراً در می­آيد،

س: نظر آقاضياء هم همين است

ج: بله در، آنی که صدوق استفاده کرده، خب حديث مرسل است سند ندارد، جای ديگر اصلاً کلاً نقل نشده دقت می­کنيد ما احديث بعدش هم خب يک مضمون قرآنی هم داريم، و ما کنا معذبين حتی نبعث رسولاً يعنی يک مجموعه­ای ما روشن شد چه می­خواهم اين مجموعه به لحاظ متنش بررسی بشود اين به اين معنی نيست که حتماً کل اين­ها دارای يک متن باشد يک مضمون باشد، ممکن است ما حجب الله يک معنی درش باشد، ما کناب معذبين معنای ديگری باشد، لانذرکم به و من بلغ، اين به نظر ما حالا با اين­که مرحوم شيخ و ديگران هم ندارد کفايه هم ندارد، به نظرم اين آيه در برائت بهتر از بقيه است لينذرکم به و من بلغ،

س: سؤال را جوابش نهايتاً چه شد؟ که بالاخره راه اهل سنت را برويم در بحث زيادی ثقه چه شد؟

ج: جوابش اين است که شواهد می­خواهد،

س: فقط شواهد

ج: و اسبابش هم مختلف است چون اسباب مختلف دارد، چون اسباب مختلف دارد، گاهی اختلاف نسخه است گاهی سقط نسخه است اسباب مختلف دارد و لذا شواهد مختلف و گاهی اوقات هم با شواهد می­توانيم بهش برسيم گاهی هم نمی­شود بهش رسيد، انصافاً ابهام دارد، بالاخره ما در باب به اصطلاح احکام يعنی در باب قانون يک راه ديگر هم داريم که اسمش اجمال باشد، نه اين­که بگوييم حتماً بايد اين نسخه را قبول کنيم يا آن نسخه را؟ بالاخره نسخه مجمل می­شود با اجمال،

س: اصلاً نمی­شود اصل اين­جا جعل کرد که اصل زيادی است، يا اصل عدم زيادی است؟

ج: احسن، اينی که معروف شده الاصل عدم الزياده مقدم است بر عدم نقيصه اين هم ارزش علمی ندارد،

س: بله

ج: يک اصل اولی درست بکنيم پس اين بحث زيادی ثقه در متن، يک بحثی است بسيار مهم و در واقع خارجی در متن متون ما و متون اهل سنت بسيار واقع شده که حالا ممکن است گاهی به لحاظ نقيصه حساب بکنيم مدرج حساب بکنيم زيادی حساب بکنيم غرض اين نکات مختلفی دارد اسباب و عوامل مختلفی دارد،

س: و راهی علم

ج: شواهد است، يک اصل کلی بگذاريم در اصول که اصل اولی اين است که زيادی باطل است يا اصل اولی اين است که زيادی قبول است؟

س: لا اصل فی المسأله

ج: لا اصل فی المسأله شواهد مختلف است يک خصايصی ما داريم که اهل سنت ندارند، يک خصائصی آنها دارند که ما نداريم، نکات فنی­اش مختلف است يک نواخت نيست نمی­شود الآن، ما الآن در اين­جا مثلاً رو همين مثال به ذهن ما می­آيد که حق با صدوق باشد، نسخه علمه داشته باشد، شواهدش، ليکن در بحث برائت هردوش به درد نمی­خورد و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين ديگر خيلی خسته شدم امشب ديگر نای ما از نوا افتاده.